

# مارکس، بحران کنونی و آینده کار<sup>(۱)</sup>

نویسنده: ارنست مندل  
مترجم: هوشنگ سپهر

۱



چند سالی است که این تز سیاسی که رهایی انسان دیگر نمی‌تواند به "پرولتاریا"، یعنی طبقه مزدبگیر، متکی باشد، هر چه بیشتر توسط مباحث اقتصادی تقویت می‌شود. برخی پایه استدلال‌ات خود را بر این مبنا نهاده‌اند که در نتیجه خودکار شدن تولید، استفاده از روبات‌ها، بیکاری گسترده، ازدیاد شرکت‌های کوچک مستقل و نظایر این‌ها، نقش و جایگاه کارگر مزدبگیر، به مثابه بخش عمده

جمعیت فعال اقتصادی، به شدت در حال افول است.<sup>(۲)</sup> برخی دیگر مطرح می‌کنند تا زمانی که تکنولوژی صنعتی "کلاسیک" و در نتیجه کارمزدی "کلاسیک" در سطح کنونی باقی بماند، آینده‌ای برای نوع بشر (و در نتیجه برای رهایی انسان) وجود ندارد، چرا که ادامه چنین وضعی به نابودی کامل تعادل محیط زیست منجر خواهد شد.<sup>(۳)</sup> بدین ترتیب از دید اینان بحران کنونی نه یک مورد معمولی دیگر از موارد معمولی بحران افزونه تولید و افزونه انباشت، بل دگرگونی بنیادینی است در ساختار اقتصاد سرمایه‌داری جهانی، که در درازمدت باعث ایجاد یک تغییر اساسی در وزنه، انسجام و دینامیزم طبقه کارگر می‌شود. در یک کلام با یک "بحران سیستم صنعتی" که به ضرر طبقه کارگر است، مواجه هستیم.

آیا داده‌های موجود این فرضیه را تأیید می‌کنند؟ اگر پاسخ منفی است معنای آن چه می‌تواند باشد؟ و آنگاه پیامدهای بالقوه بیکاری ساختاری درازمدت، که خود پدیده

غیرقابل انکاری است، چه می‌توانند باشند؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، پدیده به اصطلاح "افول طبقه کارگر"، به مثابه یک پدیده عینی را چگونه می‌توان توضیح داد؟ پیامدهای اقتصادی بالقوه‌اش چه خواهند بود؟

## ۲

داده‌های آماری بطور کلی بیانگر این گرایش‌اند که کارمزدی در بعد جهانی، و در همه قاره‌ها، نه در حال افول مطلق و یا نسبی، بلکه برعکس در حال افزایش‌اند. یک نگاه اجمالی به آمار سازمان بین‌المللی کار (ILO) به سرعت ادعای ما را تأیید می‌کند. منظورم از گرایش اصلی البته به هیچ‌وجه نوسانات سه ماه و یا شش ماهه نیستند، بل مقصودم میانگین نوسانات پنج یا ده ساله است. حتی از آغاز رکود اقتصادی دیرپای کنونی، چه نقطه شروع‌اش را سال ۱۹۶۸ بدانیم و چه سال ۱۹۷۲، این گرایش تاکنون همواره گرایش غالب بوده است.

برای اثبات صحت و یا سقم این گرایش می‌باید تعاریف‌مان را از یک سلسله مقولات تدقیق کنیم:

الف - نباید "کار مزدی" را به "کار یدی در صنایع بزرگ" محدود کرد. (رجوع کنید به تعریف مارکس از "کارگر بطور عام" در کتاب سرمایه، جلد ۱، و بخش ۶، انتشار نیافته).

ب - تعریف ما از "کارگر مزدبَر" (پرولتاریا) به مفهوم کلاسیک آن تمام کسانی هستند که تحت اجبار اقتصادی مجبور به فروش نیروی کار خود هستند (در نتیجه تنها آن دسته از مدیران و کارگزاران عالی‌رتبه‌ای را در بر نمی‌گیرد که از آن‌چنان سطح درآمدی برخوردارند که به آن‌ها امکان انباشت کافی سرمایه‌ای را می‌دهد که بتوانند از قبل بهره آن امرار معاش کنند).

ج - پرولتاریا به کارگران مولد محدود نمی‌شود، نه تنها همه مزدبران غیر مولدی که در بخش (ب) قرار می‌گیرند، بلکه بیکارانی که به مشاغل آزاد روی نمی‌آورند را هم در بر می‌گیرند. (رجوع کنید به کتاب سرمایه مارکس، و کتاب Einführung in die Nationalökonomie اثر رزا لوگزامبورگ، و همچنین مفهوم کلی "ارتش ذخیره کار").

د - تعریف ما از طبقه مزدبگیر یک تعریف عینی (طبقه در خود) است و نه یک تعریف ذهنی. بدین معنا که وجودش را منوط به سطح آگاهی‌اش نمی‌کنیم.

بدین ترتیب، با توجه به ملاحظات فوق، کارمزدی در بخش کشاورزی (بطور مثال در هندوستان)، و یا در بخش به اصطلاح "صنایع خدمات" هم به همان اندازه کار مزدی است که در معادن و صنایع مانوفاکتور. اگر این تعاریف و معیارها را بپذیریم،

آنگاه آمارها شواهد غیر قابل انکاری هستند بر افزایش "پرولتاریای جهانی". و نه افول آن. تعداد مزدبگیران در بخش غیر کشاورزی امروزه در سطح جهان بین ۷۰۰ تا ۸۰۰ میلیون نفر می‌باشند. رقمی که در گذشته هیچ‌گاه شاهدش نبوده‌ایم. و چنانچه کارگران بخش کشاورزی را هم بدان بیافزاییم، این رقم بالغ بر یک میلیارد نفر می‌شود. این رقم که حتی دربرگیرنده کشورهای امپریالیستی نیز می‌باشد توسط آمار ذیل تأکید شده است.

تغییرات سالانه در میزان اشتغال مزدبگیران (به جز بخش نظامی)

نروژ	+۲/۵٪
پرتغال	+۲/۵٪
امریکا	+۲/۴٪
استرالیا	+۱/۱٪
ایتالیا	+۱/۱٪
دانمارک	+۰/۸٪
ژاپن	+۰/۸٪
اتریش	+۰/۳٪
فرانسه	+۰/۳٪
بلژیک	- /٪
بریتانیا	-۰/۱٪
آلمان غربی	-۰/۲٪

مأخذ: (ILO, Le Travail dans le Monde, Geneva, 1984)

اما، مسأله کاهش نسبی میزان کار مزدی به کار گرفته شده در کارخانه‌های بزرگ سرمایه‌داری کماکان به قوت خود باقی است. یعنی، مسأله کاهش تراکم نسبی کار، و این در حالی است که با تراکم و تمرکز بیشتر سرمایه مواجهه‌ایم. از آغاز رکود اقتصادی کنونی همواره با این گرایش در کشورهای امپریالیستی مواجه بوده‌ایم. بر عکس، اما، چه در کشورهای نیمه صنعتی، و چه در گستره جهانی شاهد افزایش تراکم نیروی کار بوده‌ایم. این که این پدیده در کشورهای متروپل - همچون افول نسبی در به اصطلاح شاخه‌های "قدیمی" صنایع قبل از ظهور واحدهای تولیدی بزرگ در شاخه‌های "جدید" - پدیده‌ای است مقطعی و منتج از شرایط، و با این که این پدیده به یک گرایش درازمدت تبدیل خواهد شد را آینده نشان خواهد داد. برای آن که به نتیجه‌گیری نهایی برسیم باید دستکم تا دهه ۱۹۹۰ به انتظار نشست.

تا اوایل دهه ۱۹۷۰ پیامدهای کوتاهمدت و درازمدت تکنولوژی خود کار و به کارگیری روبات‌ها بر میزان اشتغال کامل (یعنی کارگران مزدبگیر شاغل)، البته با در نظر گرفتن جابجایی نیروی کار بین شاخه‌های مختلف، عملاً هیچ بوده، امروزه هم در سطح بسیار نازلی باقی مانده و برای آینده قابل پیش‌بینی‌ای هم کماکان چنین باقی خواهد ماند. به استناد تحقیقات اخیر سازمان تعاون و توسعه اقتصادی (OECD)، پیش‌بینی می‌شود که تا دهه ۱۹۹۰ در کشورهای غربی بین ۴ تا ۸ درصد، و در سطح جهان بین ۲ تا ۵ درصد از کل میزان مشاغل مزدبگیر موجود کاسته خواهد شد<sup>(۴)</sup>. این تحقیقات به تعداد مشاغل جدیدی که در رشته صنایع تولید روبات و ماشین‌های خودکار ایجاد خواهند کرد، اشاره نمی‌کند. در این مورد تفاوت چشم‌گیری بین پیش‌بینی‌های "خوش‌بینان" و "بدبینان" وجود دارد. اما اگر حتی بدبینانه‌ترین پیش‌بینی‌ها، که مدعیند که تعداد مشاغل جدید ایجاد شده در شاخه‌های نوین صنعتی بسیار ناچیزند، را مد نظر بگیریم، باز هم در پایان قرن حاضر تعداد مزدبگیران کماکان اکثریت قابل ملاحظه‌ای از جمعیت فعال را دربر خواهند گرفت (بین ۸۰ تا ۹۰ درصد جمعیت در کشورهای غربی، اروپای شرقی، و شوروی).

بدین ترتیب، ادعای "افول طبقه کارگر"، به مفهوم عینی کلمه فاقد مبنای عینی است<sup>(۵)</sup>. این امر، اما، به هیچ‌وجه بدین معنا نیست که ما خطر بالقوه بیکاری گسترده طولانی‌مدت را دست کم بگیریم. این پدیده در کشورهای سرمایه‌داری اساساً به دو دلیل وجود دارد:

الف - کاهش نرخ رشد اقتصادی در دوران موج طولانی رکود اقتصادی، نرخ رشدی که به زیر نرخ متوسط رشد بارآوری نیروی کار تنزل یافت (انقلاب تکنولوژیک سوم).

ب - ناممکن شدن شغل آفرینی متناسب با رشد جمعیت برای نظام اقتصادی کنونی (حتی اگر کلیه عوامل دیگر کماکان یکسان باقی بمانند).  
افزون آن که ما باید پیامدها استفاده از روبات‌ها را در آن شاخه‌های مشخص صنایع که در سازماندهی و قدرت طبقه کارگر و جنبش کارگر نقش کلیدی داشته‌اند (برای مثال صنایع اتومبیل‌سازی در آمریکا و اروپای غربی) را هم در نظر بگیریم. در این موارد چشم‌انداز تهدیدآمیز است، و قبل از این که دیر شده باشد (متأسفانه نظیر صنایع فولاد و کشتی‌سازی) باید بدان توجه کامل مبذول داشت<sup>(۶)</sup>.

پیامدهای بیکاری ساختاری فزاینده درازمدت (در غرب رقم بیکاران از ۱۰ میلیون نفر در سال ۱۹۷۰ به رقم ۴۰ میلیون نفر در اواسط دهه ۱۹۸۰ رسید) را

می‌توان در هر چه بیشتر تجزیه شدن طبقه کارگر و نیز خطر سرخوردگی‌ای که بنقد در برخی از بخش‌های پرولتاریای جوان به چشم می‌خورد، مشاهده کرد. برای مثال در بین جوانان سیاه‌پوست و اسپانیایی‌الاصل در امریکا و نیز در برخی مناطق در بریتانیا<sup>(۷)</sup>، که از زمان پایان تحصیلاتشان تاکنون هرگز نتوانستند به شغلی دست یابند و با این خطر مواجه‌اند که آینده بهتری در انتظارشان نباشد.

سوسیالیست‌های ژاپنی پیامدهای تکنولوژی‌های نوین، به‌ویژه در صنایع اتومبیل‌سازی را مورد مطالعه جدی قرار داده‌اند<sup>(۸)</sup>. آنان همچنین جوانب کیفی این تغییرات را هم مورد بررسی قرار داده‌اند (مسائلی چون از دست رفتن مهارت‌ها، ازدیاد سوانح، پیدایش اقشار جدید کارگر و مهارت‌های جدید). این تحقیقات نشان می‌دهند که در صنایعی که بالاترین رقم روبات‌ها را به خدمت گرفته‌اند، چون کارخانه‌های اتومبیل‌سازی میرایاما و نیسان، از میزان تعداد کارگران مولد ۱۰ درصد کاسته شده است (درفاصله بین سپتامبر ۱۹۷۴ تا ژانویه ۱۹۸۲). اما، نباید از نظر دور داشت که این کاهش با افزایش تعداد کارگران غیر مولد در همین کارخانه‌ها همراه بوده است. حتی "اتحادیه صاحبان صنایع" ژاپن از این تحولات چندان راضی نیست و دچار نگرانی شده است، چرا که در ژاپن "اشتغال مادام‌العمر" به صورت یک قاعده و عرف جا افتاده در آمده است. (Japan Eltonic Journal, Febzi, 1984)

#### ۴

تنها پاسخ جدی به مسأله افزایش بیکاری ساختاری گسترده و توده‌ای طولانی مدت ناشی از رکود اقتصادی طولانی کنونی همانا کاهش رادیکال ساعات کار هفتگی در سطح جهانی است، البته بدون کاهش دستمزدها. طرح فوری ۳۵ ساعت کار در هفته بدون کاهش دستمزدها به معنای توزیع حجم کار موجود بین کل طبقه کارگر است. به ازای کاهش ۱۲ درصد کار هفتگی هر کارگر می‌توان اولاً بیکاری با نرخ ۱۲ درصد را ریشه‌کن کرد، و ثانیاً ایجاد کار برای این نیروی کار اضافی منجر به وحدت اقشار طبقه کارگری است که به واسطه بیکاری، و با وحشت از بیکار شدن از هم گسسته شده‌اند. برای جلوگیری از تغییر جدی توازن قوا بین نیروی کار و سرمایه و به ضرر نیروی کار، باید نکته فوق به مثابه هدف کوتاه‌مدت در استراتژی جنبش کارگری جهانی قرار گیرد. چشم‌انداز در درازمدت اما باید کاهش ساعات کار هفتگی به ۲۰ ساعت باشد.

هر گونه ملاحظه و بهانه‌ای تحت لوای مثلاً "رقابت‌پذیر بودن در سطح جهان" و یا "سودآوری سرمایه‌گذاری" باید به نفع این اولویت مطلق اجتماعی به کنار گذاشته شود. به سادگی می‌توان ثابت کرد که در سطح جهانی، و نه صرفاً از زاویه یک شرکت

منفرد، این راه حل مقرون به صرفه‌ترین و عقلایی‌ترین راه حل‌ها نیز است. البته، در نظام سرمایه‌داری عقلایی بودن به معنای "عقلایی بودن" شرکت‌های منفرد می‌باشد، چرا که از نقطه‌نظر این نظام عقلایی بودن جزیی هرچه بیشتر به عقلایی بودن کلی می‌انجامد، در حالی که به‌واقع بر عکس به غیر عقلایی بودن کلی می‌انجامد. در این جا نیازی نمی‌بینیم که به مخاطرات سیاسی فاجعه‌آمیز ناشی از بیکاری گسترده در سطح ملی و یا جهانی اشاره کنیم.

نظر مارکس در هر دو مسأله، یعنی، پیامدهای کاهش رادیکال ساعات کار هفتگی بدون کاهش دستمزدها، و نیز همبستگی کارگران در سطح جهانی به جای همبستگی "ملی" (و یا منطقه‌ای، ناحیه‌ای و یا شرکتی) بین کارگران و سرمایه‌داران کاملاً صریح و روشن است. کافی است به خطابه مارکس به جلسه افتتاحیه بین‌المللی اول اشاره کنیم:

"تجارب گذشته نشان داده‌اند که سزای نادیده گرفتن ارتباطات دوستانه که می‌باید الهام‌بخش و پیونددهنده کارگران کشورهای مختلف به یکدیگر، جهت همبستگی جمعی و مقاومت در تمام عرصه‌های مبارزات رهایی‌بخش باشد، همانا همواره شکست مشترک کلیه تلاش‌های پراکنده و نابه‌هم پیوسته بوده است" (مارکس و انگلس، مجموعه آثار به زبان انگلیسی، جلد ۱۶، ص ص ۱۲-۱۳).

در گزارش سه‌ماهه خود در رابطه با فعالیت‌های شورای عمومی بین‌الملل اول مارکس چنین بیان می‌کند:

"و حتی تشکلات ملی آن [طبقه کارگر] هم به دلیل عدم سازماندهی‌اش در فراسوی مرزهای ملی به سهولت با شکست مواجه می‌شود. چرا که همه کشورها در بازار جهانی با هم به رقابت پرداخته و متقابلاً روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند. تنها یک اتحادیه بین‌المللی طبقه کارگر است که می‌تواند پیروزی نهایی آن را تضمین کند." (مأخذ بالا، جلد ۱۶، ص ۲۲۲)

مارکس در رهنمودهایش به نمایندگان هیأت شورای عمومی بین‌الملل اول که برای شرکت در کنگره سال ۱۸۷۶ در ژنو گرد آمده بودند حتی با قاطعیت بیشتر چنین بیان می‌کند:

"ما کاهش ساعات کار روزانه، که بدون آن کلیه تلاش‌های دیگر در جهت بهبود و رهایی بشر به شکست می‌انجامد، را باید به عنوان یک پیش‌شرط اعلام داریم" (همان مأخذ، جلد ۱۶، ص ۱۹۲).

مبارزه بین نیروهایی که در جهت بیکاری ساختاری گسترده درازمدت تلاش می‌کنند از یک سو، و یک کاهش رادیکال ساعات کار هفتگی از سوی دیگر، بطور تنگاتنگی به دو نیروی محرک اساسی در جامعه بورژوازی مربوط می‌گردد: انگیزه سرمایه برای بالا بردن ارزش افزونه نسبی، یعنی، رشد عینی (عینیت یافته، ماده یافته) نیروهای مولده، ماشین‌آلات، سیستم‌های ماشینی، سیستم‌های نیمه خودکار، خودکارسازی تولید و روبات‌ها از یک سو، و فشار متقابل مبارزه طبقاتی بین کارمزدی و سرمایه از سوی دیگر. یکی از دستاوردهای تحلیلی مارکس مشخصاً نشان دادن رابطه متقابل دیالکتیکی (و نه مکانیکی نوع مالتوس، ریکاردو و یا لاسال) بین این دو بود.

رشد مکانیزه شدن اثر متناقضی روی کار دارد. این امر موجب می‌شود که سطح مهارت‌ها کاهش یابد، بیکاری افزایش یابد، به واسطه ازدیاد ارتش ذخیره کار دستمزدها مغلوب سرمایه شوند، اثراتی که بخشاً با بالا رفتن انباشت سرمایه (رشد اقتصادی)، مهاجرت نیروی کار در سطح بین‌المللی و نظایر این‌ها، خنثی شوند. اما، مشابهاً بالا رفتن تولید مکانیزه موجب بالا رفتن شدت کار (فیزیکی و یا فکری) می‌شود و در نتیجه موجب پیدایش فشار عینی‌ای در جهت کاهش ساعات کار هفتگی می‌شود. این پیامد اخیر غالباً از سوی عناصر رادیکال طبقه کارگر، منجمله سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها به دست فراموش سپارده می‌شود. مارکس بر این نکته شدیداً تأکید داشت<sup>(۱۰)</sup>.

اما سرمایه به امر کاهش ساعات کار هفتگی، به مثابه امری که به لحاظ عملی و اقتصادی غیرقابل چشم‌پوشی است، نه از روی حسن نیت بدان گردن می‌نهد و نه با طیب خاطر، بلکه تنها پس از یک مبارزه شدید بین نیروهای کار و سرمایه است که بدان تن در می‌دهد.

طغیان کارگری، آن چنان که مارکس می‌نامیدش، به هر حال تنها تحت شرایط نسبتاً مطلوب تناسب بین نیروها و آن هم بطور موقت می‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. فراهم آمدن این شرایط مطلوب تنها می‌تواند ماحصل پیامدهای دوره اشتغال کامل و سازماندهی کار در دوران قبل از آغاز موج رکود اقتصادی درازمدت و پیدایش بیکاری باشد. دقیقاً در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ بود که پرولتاریا در سطح جهانی

(و به‌ویژه در اروپای غربی) با پشتوانه‌ای از انرژی و سازمان‌یابی گسترده‌ای که در طی دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ کسب کرده بود - یعنی در طی دوران شکوفایی درازمدت پس از جنگ جهانی دوم - توانست حول سیاست‌های تضییقات اقتصادی، جهت

کاهش ساعات کار هفتگی بدون کاهش دستمزدها، و برای تأمین بیمه‌های اجتماعی، وارد مرحله جدیدی از رو در رویی و به مبارزه طلبیدن با سرمایه شود. دقیقاً از این رو است که مقاومت طبقه کارگر در برابر سیاست‌های تضيیقاتی آیدیده شده، اوج گرفته، همه‌گیر شده، و طی دوره‌هایی شکل انفجاری به خود گرفته و نه تنها در سطح ملی بلکه جهانی گسترش می‌یابد. و از همین رو است که برای طبقه سرمایه‌دار امروزه چندان آسان نیست که برای خروج از رکود اقتصادی کنونی "راه حل" تاریخی خود را به اجرا بگذارد.

دقیقاً به واسطه گستردگی قدرت ارگانیک طبقه کارگر (طبقه مزدبگیر)، نتیجه این هجوم طبقاتی سرمایه علیه کار در این مرحله نخست از این فاز اولیه رکود اقتصادی چندان معلوم نیست. احتمال آن که پرتلاریای در کشورهای کلیدی سرمایه‌داری در آتیه دچار آن چنان شکستی شوند که در ۱۹۳۲ در آلمان، ۱۹۳۹ در اسپانیا و ۱۹۴۰ در فرانسه دچارش شدند بسیار اندک است.

اما، این به هیچ‌وجه بدان معنا نیست که یک راه حل کارگری - سوسیالیستی در مواجهه با بحران کنونی حتمی و یا حتی چشم‌انداز بسیار نزدیک است. مانع اصلی حل چنین بحرانی عامل ذهنی است و نه عینی: سطح آگاهی مزدبگیران و توان رهبری آن هنوز مطلقاً ناکافی است. این نکته، اما، بدان معنا است که دستکم امکان عینی یک راه حل کارگری-سوسیالیستی برای حل بحران بشریت وجود دارد. بقیه ماجرا به سوسیالیست‌ها بستگی دارد، به هشیاری آن‌ها، به مخاطرات و دشواری‌هایی که این بحران ایجاد می‌کند (ایقایی فیزیکی نسل بشر)؛ ناممکن بودن خروج از این بحران در چارچوب اقتصاد بازار تعمیم یافته؛ یعنی در نظام "تولید ارزش میادله"، یعنی، سرمایه‌داری؛ نیاز به تدوین یک برنامه عمل ضدسرمایه‌داری برآمده از نیازهای واقعاً موجود کارگران و مزدبگیران، با در نظر گرفتن گوناگونی‌هایشان؛ نیاز به متحد ساختن این نیروی مقتدر برای به لرزه در آوردن دژهای سرمایه؛ نیاز به سازماندهی و تشکیلات برای سرنگون کردن سرمایه‌داری.

## ۶

حال بگذارید برای لحظه‌ای فرض بر این بگیریم که در دهه‌های آتی تجربه خلاف این نکات را نشان دهد: یعنی این که هم به دلایل اقتصادی (روباتیزه شدن صنایع) و هم به دلایل سیاسی، که بنابه گفته برخی ما بدان کم بها داده‌ایم، از حالا تا اواخر قرن بیستم کار مزدی بطور قابل ملاحظه‌ای کاهش یابد. از این رو پرتلاریا به لحاظ عینی شروع به افول می‌کند (هم به لحاظ عددی و هم به لحاظ انسجام درونی‌اش)، و در پی این امر توان عینی پرتلاریا برای انتقال جامعه به سوسیالیزم هم بتدریج رو به کاهش



می‌نهد، در آن صورت صرفاً به "پرولتاریا" نباید "بدرود" گفت، بلکه باید به سوسیالیسم و اصولاً هر طرح واقعی (ماتریالیستی) رهایی بشر هم "بدرود" گفت و از آن مهم‌تر به خود اقتصاد بازار و کل نظام سرمایه‌داری هم باید "بدرود" گفت.

یکی از پایه‌ای‌ترین تزه‌های مارکس، که به گواه تجارب صدسال گذشته اعتبار خود را کماکان حفظ کرده است، این است که تنها طبقه مزدبگیر است که به دلیل جایگاهش در تولید سرمایه‌داری و جامعه بورژوازی، به کیفیت‌های مثبت توان بالقوه خودسازماندهی در ابعاد توده‌ای، همبستگی و تعاون، که پیش‌شرط‌های یک راه حل سوسیالیستی بحران بشریت است دست خواهد یافت. این کیفیت‌ها، اما، به خودی خود نقش رهایی‌بخش و انقلابی برای پرولتاریا نمی‌آفرینند، بلکه تنها به یک "توان بالقوه اجتماعی" ای که از یک چنین طبیعتی برخوردارند منجر می‌گردند. اما، هیچ طبقه و قشر اجتماعی دیگری، نه دهقانان در کشورهای جهان سوم، نه روشن‌فکران انقلابی، و مسلماً نه تکنوکرات‌ها و کارگزاران دولتی از توان بالقوه مشابهی برخوردار نیستند. سایر طبقات و اقشار اجتماعی دارای یک توان بالقوه عظیم "منفی" انقلابی ضد سرمایه‌داری (ضد امپریالیستی) هستند. برای مثال، تاریخ به دفعات ثابت کرده است که دهقانان در کشورهای عقب‌مانده به هیچ‌وجه از توان بالقوه "مثبت" برای سازمان‌یابی آگاهانه سوسیالیستی برخوردار نیستند.

از سوی دیگر، اگر به واسطه جایگزینی همه‌جانبه نیروی کار "زنده" توسط نیروی کار "مرده" (روبات‌ها) کار زنده دستخوش یک افول همه‌جانبه شود، دیگر این امر نه تنها آینده پرولتاریا و سوسیالیسم را مورد تهدید قرار خواهد داد، بلکه اصولاً بقای خود اقتصاد بازار و نظام سرمایه‌داری را هر چه بیشتر و بیشتر غیرممکن خواهد ساخت. این نکته به شکل ساده‌ای از طریق گفتگو بین مدیریت کارخانه و یک کارگر مبارز عضو اتحادیه به صورت زیر ترسیم می‌شود:

- "وقتی روبات‌ها جای کارگران را بگیرند دیگر از قدرت اتحادیه‌تان خبری

نخواهد بود."

- "در آن صورت از سودهای شما هم خبری نخواهد بود؟ سودهایی که

شما به جیب می‌زنید به وسیله فروش کالا صورت می‌گیرد، روبات‌ها بدبختانه

کالا نمی‌خرند!"

مارکس بیش از ۱۲۵ سال پیش این تحول را پیش‌بینی کرد (من بارها به این نکته اشاره کرده‌ام که مارکس صرفاً یک "اقتصاددان قرن نوزدهم" نبود، او بینش‌گری بود که توانست گرایشاتی را که تنها در اواخر قرن بیستم متحقق شدند را هم کشف کند). وی در گروندریسه می‌نویسد:

اما صنعت بزرگ هرچه بیشتر رشد کند، به همان نسبت هم خلق ثروت واقعی کمتر به زمان کار و میزان کار بکار گرفته شده در آن وابسته خواهد شد تا به عوامل دیگر به کار گرفته شده در طی زمان کار، عواملی که به نوبه خود نقش نیرومندان غیر قابل قیاس با زمان کار مستقیمی است که برای تولید آن‌ها مصرف شده است. این عوامل، اما، هر چه بیشتر به وضعیت کلی علوم و پیشرفت تکنولوژی و کاربردشان در تولید وابسته‌اند... کار دیگر آن‌چنان در روند تولید جای نخواهد داشت، بلکه انسان بیشتر در نقش مراقب و تنظیم کننده خود روند تولید ظاهر می‌شود. (گروندریسه، انتشارات پلیکان ص ص ۷۰۵-۷۰۴)

و باز در جای دیگر می‌نویسد:

سرقت زمان کار بیگانه، که ثروت امروزی بر پایه‌اش بنا شده است، در برابر سرقت جدیدی که توسط صنعت بزرگ رخ می‌دهد، بسیار حقیر به نظر می‌آید. به مجرد آن‌که کار در شکل مستقیم‌اش نقش خود را به منزله سرچشمه عظیم ثروت از دست دهد، دیگر زمان کار نه می‌تواند و نه می‌باید به منزله معیار سنجش آن بکار گرفته شود، و در نتیجه ارزش مبادله نمی‌بایست به عنوان معیار سنجش ارزش مصرف بکار گرفته شود. کار اضافی توده‌ها دیگر شرط رشد ثروت عمومی نیست، همانطور که بی-کاری تنی چند شرط توسعه قوای ذهنی کلی بشر نیست. همپای با آن تولید متکی بر ارزش مبادله هم عملکرد خود را از دست می‌دهد... (مأخذ بالا، ص ۷۰۵)

واضح است که این انکشاف تحت نظام سرمایه‌داری نمی‌تواند بطور کامل متحقق شود، چرا که دقیقاً تحت این نظام، رشد اقتصادی، سرمایه‌گذاری و تکامل ماشین‌آلات (منجمله روبات‌ها) تحت الشعاع انباشت سرمایه قرار دارند، یعنی، تابع تولید و تحقق ارزش افزونه، یعنی، تابع سود شرکت‌های منفرد. همانطور که بیش از ده سال پیش در کتاب سرمایه‌داری پسین اشاره کردم<sup>(۱۱)</sup>، تحت نظام سرمایه‌داری خودکارسازی تام و کامل تولید و تکامل روباتیزه شدن در سطح گسترده امکان‌پذیر نیست. چرا که تحقق این امر به معنای محو تولید کالایی، اقتصاد بازار، پول، سرمایه و سود خواهد بود. اما در یک اقتصاد اجتماعی شده، روبات‌ها ابزار بسیار عالی‌ای در خدمت رهایی بشر خواهند بود. کاهش ساعات کار هفتگی به ۱۰ ساعت را امکان‌پذیر می‌سازند<sup>(۱۲)</sup>، به همه مردان و زنان وقت فراغت کافی برای شرکت در مدیریت اقتصاد جامعه می‌دهد، غنای فردیت اجتماعی همه افراد جامعه را ممکن می‌سازد، تقسیم اجتماعی کار بین

اداره کننده و اداره‌شوندگان را از میان برمی‌دارد، و سرانجام باعث زوال تدریجی دولت و حذف زورگویی بین انسان‌ها می‌شود.

بدین ترتیب، محتمل‌ترین بدیل تحت نظام سرمایه‌داری همانا به درازا کشیدن رکود اقتصادی طولانی کنونی است، که با خودکارسازی در سطح بسیار محدود و روباتیزه کردن بسیار جزئی ابزار تولید همراه خواهد بود<sup>(۱۳)</sup>. و هر دو این پدیده‌ها با ظرفیت اضافی عظیم (یعنی تولید بیش از حد کالاها)، بیکاری در ابعاد وسیع، فشار همه‌جانبه برای غصب هرچه بیشتر ارزش افزوده از روند کار مولد و گرایش به ایستایی و کاهش تدریجی در کمیت کارگران، یعنی، فشار بیش از حد برای استثمار هرچه بیشتر طبقه کارگر (کاهش دستمزدهای واقعی و خدمات اجتماعی)، فشار در جهت تضعیف و یا نابودی جنبش سازمان‌یافته مستقل کارگری، و دست‌اندازی به آزادی‌های دموکراتیک و حقوق بشر همراه خواهند بود.

## ۷

مارکس در گروندریسه نه تنها گرایش عمده تکنولوژی سرمایه‌داری در به بیرون راندن تدریجی نیروی کار انسان از روند تولید را پیش‌بینی کرد، بلکه هم‌چنین تناقضاتی را که به واسطه این گرایش سرمایه‌داری موجب پیدایش آن‌ها می‌شود را هم پیش‌بینی کرد:

- اشباع تولید در مقیاس عظیم، و یا پایین بودن ظرفیت [خرید آن‌ها] که موجب بروز همین پدیده می‌شود. در طول رکود اقتصادی سال‌های ۱۹۸۲-۱۹۸۰، بیش از ۲۵ درصد ظرفیت تولید صنعتی در آمریکا بلااستفاده باقی ماند. اگر تولید ابزارهای جنگی، که از نقطه‌نظر تولید بی‌مصرف‌اند را هم به این رقم اضافه کنیم آن‌گاه میزان تولیدات به مصرف نرسیده برای اهداف تولید در آمریکا به رقم تکان‌دهنده حدود ۵۰ درصد می‌رسد<sup>(۱۴)</sup>.

بیکاری گسترده مارکس توان بالقوه رهاسازی انسان موجود و پدیده خودکار شدن صنایع و بکارگیری روبات‌ها در صنایع، یعنی توان آن در افزایش اوقات فراغت، وقت برای ارتقای کامل و همه‌جانبه شخصیت فردی انسان‌ها، را در تقابل با گرایش ستم‌گرانه این پدیده تحت نظام سرمایه‌داری قرار می‌دهد. او این تقابل را دقیقاً به عنوان تقابل در هم‌آمیزی یک جامعه طبقاتی و یک جامعه بی‌طبقه می‌بیند.

در یک جامعه طبقاتی، غصب ارزش افزوده اجتماعی توسط اقلیتی از جامعه به معنای افزایش اوقات فراغت تنها برای اقلیتی از جامعه است، و این به معنای بازتولید هرچه وسیع‌تر تقسیم جامعه از یک‌سو به کسانی است که آن را اداره می‌کنند، انباشت ثروت می‌کنند، دانش و معرفت می‌اندوزند، و از سوی دیگر به کسانی که تولید

می‌کنند، اصولاً فاقد کم‌ترین علم و دانش هستند و یا به میزان بسیار اندکی از آن برخوردارند<sup>(۱۵)</sup>. در یک جامعه بی‌طبقه غصب و کنترل محصول افزونه اجتماعی توسط همه افراد (یعنی همه تولیدکنندگان همبسته) موجب کاهش جدی زمان کار برای همه خواهد بود، یعنی، افزایش قابل ملاحظه اوقات فراغت برای همه. از آن‌رو تقسیم جامعه به اداره‌کنندگان و تولیدکنندگان، یعنی به کسانی که به دانش و معرفت دسترسی دارند و کسانی که دستشان از بسیاری از معارف و علوم کوتاه است، از بین خواهد رفت. در ارتباط با نقل قول یاد شده در بالا در بخش برجسته‌ای از گروندریسه مارکس چنین می‌نویسد:

ایجاد مقدار زیادی زمان مازاد بر زمان کار لازم برای کل جامعه و برای هر عضو آن (یعنی، فرصت برای رشد کامل نیروهای مولده فردی، و در نتیجه نیروهای مولده کل جامعه، ایجاد این زمان غیر کار در مرحله سرمایه‌داری هم چون مراحل پیش از آن به شکل زمان غیر کار، وقت فراغت برای تعداد محدودی ظاهر می‌شود... اما این امر از یک‌سو همواره گرایش به ایجاد زمان آزاد مازاد دارد، و از سوی دیگر گرایش به تبدیل آن به کار افزونه ... هرچه این تناقض بیشتر رشد یابد این نکته که نیروهای مولده دیگر نمی‌توانند در چارچوب غصب کار بیگانه محصور بمانند، بلکه این توده‌های کارگر هستند که باید خود مالک کار افزونه خود شوند، واضح‌تر و آشکارتر می‌شود. و آن‌گاه که چنین مسأله تحقق یابد دیگر زمان آزاد مازاد ماهیت متضاد خود را از دست خواهد داد. در آن هنگام دیگر از یک‌سو زمان کار لازم از طریق نیازهای یک فرد اجتماعی سنجیده خواهد شد، و از سوی دیگر نیروهای مولده جامعه آن‌چنان رشد یافته که هرچند تولید دیگر به مثابه ثروت عموم محسوب می‌شود، معیناً، زمان آزاد برای همه هم بیشتر خواهد شد، چرا که ثروت واقعی جامعه همانا نیروی مولده رشد یافته همه افراد جامعه خواهد بود (مأخذ فوق، ص ۷۰۸).

در جای دیگر مارکس به توضیح این نکته می‌پردازد که چطور تحت نظام سرمایه‌داری، دانش - این محصول کار کلی اجتماعی - بطور سیستماتیک از کار جدا می‌شود. هم‌چنین چگونگی در تقابل گرفتن روباتیزم در سرمایه‌داری، یعنی دانش، با نیروی کار را بطور چشم‌گیری پیش‌بینی می‌کند (مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۲، ص ۲۱۶۴).

۸

این تناقض جدید در حال رشد، که نتیجه کاهش میزان نیروی کار مطلق انسانی لازم برای تولید، حتی تولید انبوه هرچه بیشتری از کالاها که می‌بایست در شرایط کنونی تولید و توزیع (یعنی شرایط بورژوازی) به فروش برسند، را سرمایه‌داری به چه شکلی حل می‌کند؟ راه حل سرمایه‌داری برای حل این معضل ایجاد جامعه دوگانه‌ای است که پرولتاریای امروزی را به دو گروه متخاصم تقسیم می‌کند:

- آن‌هایی که کماکان در چارچوب روند تولید ارزش افزونه، یعنی روند تولید سرمایه‌داری (به دلیل گرایش نزولی دستمزدها) قرار دارند و یا به‌تازگی در آن ادغام شده‌اند، به‌ویژه در کشورهای به اصطلاح "جهان سوم"؛

- و آن‌هایی که از این روند به بیرون پرتاب شده‌اند و از راه‌های مختلف، به‌جز فروش نیروی کار خود به سرمایه‌داران (و یا دولت بورژوا)، مثلاً به واسطه نظام خدمات اجتماعی، ازدیاد فعالیت‌های اقتصادی "مستقل"، و یا با تبدیل شدن به دهقانان و صنعت‌گران کوچک، یا به کار خانگی بازگشتن زنان، و یا به ایجاد انجمن‌ها و فعالیت‌های نه‌چندان حائز اهمیت و نظایر این‌ها به حیات خود ادامه می‌دهند.

روی آوردن اجباری به کار "سیاه"، به کارهای بی‌آینده، به مشاغل "نیمه وقت" و نظایر این‌ها به‌واقع مرحله انتقالی در به "بیرون پرتاب شدن" از حیطه کار است که خصوصاً دامن‌گیر زنان، جوانان و کارگران مهاجر شده است.

درصد مشاغل نیمه‌وقت به مشاغل تمام وقت در سال ۱۹۷۹

کشور	درصد در کل کشور	درصد زنان کارگر
آلمان غربی	۱۱/۴	۹۱/۵
بلژیک	۶/۰	۸۹/۲
دانمارک	۲۲/۷	۸۶/۹
امریکا	۱۷/۸	۶۶/۰
فرانسه	۸/۲	۸۲/۰
ایتالیا	۵/۳	۶۱/۴
هلند	۱۱/۳	۸۲/۵
بریتانیا	۱۶/۴	۹۲/۸

مأخذ: (ILO, Le Travail dans le Monde, Geneva, 1984)

منطق سرمایه‌دارانه پیدایش یک چنین جامعه دوگانه‌ای چیزی نیست جز یک عقب‌گرد عظیم تاریخی در مورد مسأله حیاتی دستمزدهای اجتماعی شده غیر مستقیم.

طبقه کارگر در اروپای غربی، استرالیا، کانادا (و به مقیاس کمتری در ایالات متحده، اروپا و ژاپن)، از طریق مبارزات طولانی و تاریخی‌اش علیه سرمایه توانست شالوده اولیه همبستگی طبقاتی را به وجود آورد، بدین معنا که دستمزدها نه تنها می‌باید هزینه بازتولید نیروی کار زنده و بنقد شاغل را تأمین کنند، بلکه هم‌چنین می‌باید هزینه بازتولید پرولتاریا در تمامیت‌اش را هم دستکم در سطح ملی تأمین کنند، یعنی، تأمین مخارج بازتولید کارگران بیکار، بیمار، معلول و خانواده آنان. این است مفهوم تاریخی تأمین خدمات اجتماعی که بخش لاینفکی از دستمزدها را تشکیل می‌دهند (بخش اجتماعی شده آن، و یا حداقل آن بخشی از دستمزدها که از مجرای صندوق‌های تأمین اجتماعی تأمین می‌شوند).

سرمایه اکنون با اعمال فشار از طرق مختلف برای ایجاد یک جامعه دوگانه، یعنی کار نیمه وقت، کار فصلی، با از گردونه رقابت افسارگسیخته بیرون راندن کارگران و نظایر این‌ها می‌خواهد دستمزدها را به سطح صرفاً دستمزدهای مستقیم کاهش دهد. این امر خود موجب آن می‌شود که دستمزدهای مستقیم هم، در نتیجه افزایش عظیم ارزش ذخیره نیروی کار صنعتی، بطور گریزناپذیری هرچه بیشتر کاهش یابند. سرمایه‌داری با ایجاد خیل انبوهی از کارگران فصلی و موقتی و با ایجاد مشاغل بسیار کوتاه‌مدت که از کلیه مزایای بیمه‌های خدمات اجتماعی محرومند، بنقد به این هدف خود دست یافته است. اکنون سرمایه قصد دارد که در مورد بیکاران هم همین اهداف را پیاده کند.

به عبارت دیگر، تحت نظام سرمایه‌داری جامعه دوگانه چیزی نیست جز یکی از مکانیزم‌های کلیدی برای بالا بردن نرخ ارزش افزونه، نرخ استثمار طبقه کارگر، و افزایش حجم و نرخ سود. هر گونه توجیه و بهانه‌ای، هر چند ماهرانه (چه از نوع گرایش‌های جهان‌سومی، چه محیط زیستی، چه تحت عنوان تحقق فوری کمونیزم، و چه اشتیاق برای تغییر و دگرگون‌سازی معیارهای سرمایه‌دارانه مصرف‌کنندگان، و نظایر این‌ها) چیزی جز در خدمت دفاع از این هدف سرمایه نیستند. در بهترین حالت عقب‌نشینی رازگونه در برابر تهاجم ایدئولوژیک بورژوازی و اهداف و مقاصد سرمایه می‌تواند باشد، و در بدترین حالت یاری رساندن مستقیم به حملات ضدکارگری سرمایه‌داران.

زمانی که با بیکاری در ابعاد گسترده‌ای مواجه‌ایم، دفاع از گسترش کار بدون دستمزد در سطح جامعه، حتی اگر برای "اهداف مفید اجتماعی" هم باشد به هیچ‌وجه به معنای ایجاد "هسته‌های کمونیستی" در بطن جامعه سرمایه‌داری نمی‌تواند باشد. بلکه معنایش یاری دادن سرمایه‌داران در شقه شقه کردن طبقه کارگر است، که این خود موجب افزایش مجدد میزان بیکاری و در خدمت بالا بردن نرخ سود سرمایه‌داران می‌باشد.

اما، ابعاد مسأله از این هم فراتر می‌رود. بدین معنی که به همان اندازه که موانع بسیار دشواری را بر سر راه توان بالقوه واقعی‌رهای بخش تکنولوژی نوین و "روباتیزم" ایجاد می‌کند، به همان اندازه تقسیم جامعه به دو بخش ممتاز و فاقد هرگونه امتیازی را هم تشدید می‌کند: یعنی تقسیم جامعه بین آن‌هایی که از امکانات و مزایای داشتن اوقات فراغت و در نتیجه داشتن ظرفیت لازم برای بهره‌مند شدن از میوه دانش و تمدن - که تنها بر پایه ارضای نیازهای مادی اولیه می‌تواند جامعه عمل بخود بپوشاند - برخوردارند، و آن کسانی که محکومند (و منجمله آنهایی که این ریاضت‌کشی را برخورد تحمیل می‌کنند) که هر چه بیشتر وقت خود را چون "حیوانات بارکش" (توصیف بسیار فصیحی که ما از مارکس به عاریت گرفته‌ایم) سپری کنند.

امروزه بشریت بین انتخاب سرنوشت‌ساز یکی از دو بدیلی که در برابرش قرار دارد بر سر یک دوراهی واقعی قرار دارد: یا یک کاهش رادیکال زمان کار برای همه - که در ابتدای امر با نیم روز کار و یا نصف هفته کار می‌تواند شروع شود- و یا ابدی شدن تقسیم جامعه بین آن‌هایی که تولید می‌کنند و آن‌هایی که جامعه را اداره می‌کنند. کاهش رادیکال زمان کار برای همه - که برای مارکس عالی‌ترین و مهم‌ترین عامل رهایی انسان به حساب می‌آید - هم برای این که همه افراد قادر به کسب معرفت و دانش شوند و هم برای این که همه بتوانند در خودمدیریت جامعه سهیم باشند (یعنی، یک نظام تولیدکنندگان همبسته) امر اجتناب‌ناپذیری است. انسانی که مجبور باشد که روزانه ۸ ساعت و به مدت ۵ تا ۶ روز در هفته را یا در دفتر کار بگذارند و یا در کارخانه به انجام کار سخت و مشقت‌بار سپری کند دیگر نخواهد توانست نه به معرفت و دانش دست یابد، و نه قادر خواهد بود که به‌طور جمعی مدیریت کارخانه، محله، و "دولت" خود را بر عهده گیرد. بدین ترتیب بدون کاهش رادیکال زمان کار هر دو چشم‌انداز فوق تخیلی و ناکجاآبادی بیش نمی‌تواند باشد. هر ادعای دیگری جر این هم خودفریبی است و هم دیگران‌فریبی.

توان بالقوه‌رهای بخش روباتیزم در این است که با کاهش ساعت کار هفتگی به ۲۰، ۱۵ و یا حتی ۱۰ ساعت در هفته برای همه افراد، پیاده کردن سوسیالیزم و یا

کمونیسم را امکان‌پذیر می‌سازد. اما، هر قدمی در راستای جامعه دوگانه، حتی اگر با بهترین اهداف هم باشد به واقع به گام برداشتن در جهتی کاملاً مخالف می‌انجامد. ما طرح این پرسش که "کار" کاهش یافته به ۲۰ یا ۱۵ ساعت در هفته آیا کماکان "کار" به مفهوم کلاسیک آن است و یا نه را فعلاً به کنار می‌گذاریم<sup>(۱۶)</sup>. و همچنین این نکته که تکامل شخصی یک فرد، یعنی فعالیت‌های "مولده" فردی‌اش (دوباره به نقل از مارکس) تا چه اندازه از فعالیت‌های فرهنگی، ابداعی، علمی، هنری، ورزشی و حتی صرفاً تفریحی افراد جدا شده است را هم به کنار می‌گذاریم. به عبارت دیگر مجموعه شرایطی که تحت آن‌ها جمله معروف لافارگ (حق تنبیل بودن) متحقق می‌شود. هر چند که حداقلی از فعالیت‌های فیزیکی و فکری برای رشد سالم جسم و روان ضروری است، اما، به جرأت می‌توان گفت که خوشبختی و سعادت بشر صرفاً در گروهی فعالیت شاق و مداوم او نیست.

اما، سواى تمام ملاحظات در مورد آینده کار به مفهوم عرف کلمه، به نظر می‌رسد که از یک نتیجه‌گیری نمی‌توان گریخت؛ بدین معنا که سرنوشت کار بشر و خود بشریت بطور مکانیکی و از قبل توسط تکنولوژی، علم و سمت و سوی کنونی‌شان، که خطرات مسلمی را دربر دارند، رقم زده نمی‌شود. این امر در تحلیل نهایی توسط چارچوب آن جامعه‌ای که در آن‌ها انکشاف می‌یابند، تعیین می‌شوند. این امر که این انکشاف در چارچوب یک جامعه سرمایه‌داری، رقابت آزاد، اقتصاد بازار رخ دهد و یا در یک جامعه سوسیالیستی - یعنی مالکیت جمعی و همبستگی جمعی از طریق حکومت تولیدکنندگان همبسته، توسط اداره، تنظیم و نظارت کلیه تولیدکنندگان بر شرایط کار خود که فقط محصول کاهش رادیکال زمان مولد می‌تواند باشد - تفاوت از زمین تا آسمان است.

برخورد ناروشن و مبهم کارگران در قبال کار مزدی و نسبت به کار در سرمایه‌داری و یا بطور کلی نسبت به کار در کارخانه‌های مدرن هم به سهم خود می‌تواند به کارفرمایان (و دولت بورژوا) در رسیدن به هدف استراتژیک‌شان، یعنی پیاده کردن یک جامعه دوگانه کمک کند.

این واقعیتی است که تحت نظام سرمایه‌داری تنها در شرایط اشتغال کامل و صددرصد است که کارگران می‌توانند دستمزد کامل (مستقیم و غیرمستقیم) دریافت کنند. از این رو عدم وجود اشتغال کامل در جامعه در سرمایه‌داری مترادف است با افت سریع سطح زندگی کارگران (حتی شاغل)، یعنی، فقر مادی و معنوی و خفت آن‌ها خواهد بود.



کارگران، اما، در عین حال نسبت به انحطاط فزاینده خصلت سازماندهی سرمایه‌دارانه کار و فعالیت‌های تولیدی، علی‌الخصوص تحت شرایط شقه شقه شدن کار (تیلوریزم) آگاهی کامل پیدا می‌کنند. و دقیقاً آن زمان که سطح زندگی‌شان رو به بهبود می‌گذارد است که نیاز به *'اغنائی کاری'*، اوقات فراغت بیشتر، تندرستی بیشتر، فعالیت‌های فرهنگی و خصوصی بیشتر ابعاد نوینی به خود می‌گیرد. - سال‌های ۱۹۷۰- ۱۹۵۰ گواه خوبی بر این مدعا هستند، اوج این مسأله در طی رویدادهای انفجاری ماه مه ۱۹۶۸ و پس از آن خود را به منصفه ظهور گذاشت<sup>(۱۷)</sup>. امروزه هم این هوشیاری کماکان وجود دارد و از همین رو کارفرمایان و نیز دولت‌های بورژوا آگاهانه بسیار تلاش می‌کنند که چهره جامعه دوگانه را به صورت چیزی غیر از آن چه در واقعیت است به توده‌ها بنمایانند و در این راه سرمایه‌گذاری بسیاری هم می‌کنند: تلاش آنان در وادار کردن طبقه کارگر به پرداختن هزینه بیکاری تا از این طریق بتوانند حجم نرخ سود خود را به میزان چشم‌گیری افزایش دهند.

فریادهای عوام‌فریبانه‌ای که مطرح می‌کنند که کارگران شاغل باید درآمد خود را با بیکاران تقسیم کنند (چرا سرمایه‌داران نه!)، یا این افسانه که عامل واقعی بحران‌های کنونی را در بالا بودن دستمزدها و خدمات رفاهی می‌بینند، و یا ادعای وجود *'کارهای بیهوده'* که می‌بایست از شرشان خلاصی یابیم، جملگی امروزه چیزی نیستند جز سلاح ایدئولوژیک سرمایه‌داران در تهاجم طبقاتی‌شان علیه کار مزدی و کاهش سهم کارگران از درآمد ملی نیست.

## ۹

هرچند واقعیت دارد که تکنولوژی کنونی موجب آلودگی و نابودی طبیعت می‌شود و کل حیات بشری را مستقیماً مورد تهدید قرار داده است، اما، این ایده که این تکنولوژی نتیجه *'اجتناب‌ناپذیر'* منطق درونی علم می‌داند را باید به مثابه عقایدی تاریک‌اندیش، منسوخ و در تحلیل نهایی مدافع سرمایه‌داری مردود دانست.

تحت نظام سرمایه‌داری، تکنولوژی در خدمت کاهش هزینه و حداکثر شدن سود شرکت‌های منفرد بوده و در این راستا است که رشد و توسعه می‌یابد. از این رو است که زبان‌های اجتماعی، انسانی و محیط زیستی‌ای که در پی دارند هیچ‌گاه به حساب منظور نمی‌شوند. و این تنها نه بدین دلیل که این مخارج در سیاهه محاسبات و حسابرسی قرار نمی‌گیرند (بدین معنا که شرکت‌های منفرد این مخارج را نمی‌پردازند)، بلکه به این دلیل که اصولاً در اغلب موارد مدت‌ها پس از آن که سرمایه‌داران سود حاصل از تکنولوژی نوین را در کوتاه و یا میان‌مدت به جیب زده‌اند است که این مخارج و خسارات ظاهر می‌شوند.

به نمونه‌های بسیاری از چنین تکنولوژی‌هایی که از نقطه‌نظر شرکت‌های منفرد سودآور بوده اما به لحاظ اجتماعی در درازمدت کاملاً غیر مسولانه و مضر می‌توان اشاره کرد. برای مثال موتورهای احتراقی - درونی مورد استفاده در وسایل نقلیه، و یا مواد ظرفشویی و نظافت بجای صابون از این جمله‌اند. در هر یک از موارد فوق از میان بدیل‌های موجود باید یکی مورد انتخاب واقع می‌شد. انتخاب‌شدگان به هیچ‌وجه تنها تکنولوژی‌های موجود زمان خود نبوده‌اند<sup>(۱۸)</sup>. بوارون، بدیل‌های فراوانی در هر مورد وجود داشتند. گزینش چنین انتخاب‌هایی صرفاً به دلایل مطلقاً "علمی" و یا ترجیحات "تکنیکی" نبودند. دلایل این گزینش‌ها تنها معیارهای سودآور بودن آن شاخه از صنایع معین بود، شاید بهتر است بگوییم که این شرکت‌های عمده در این شاخه‌های صنعت بودند که مسیر تکنولوژی را تعیین کردند، یعنی مناسبات قدرت درون طبقه سرمایه‌دار. نه در گذشته و نه در حال حاضر، این "جبرگرایی تکنولوژیک" نیست که سرنوشت بشر را رقم می‌زند. بلکه آن‌چه که ما با آن روبرو هستیم همانا یک جبرگرایی اقتصادی و اجتماعی است که از مجرای آن منافع مادی یک طبقه اجتماعی و یا بخش‌هایی از آن طبقه خود را اعمال می‌کند. و تا زمانی که یک طبقه و یا بخش‌هایی از آن از آن چنان قدرت بالفعلی برخوردار باشند که بتوانند اراده خود را (که از طریق این منافع بیان می‌شود) به کل جامعه تحمیل کنند، همواره با چنین امری رو در رو خواهیم بود.

سیر تکاملی که تکنولوژی تحت نظام سرمایه‌داری می‌پیماید و انکشاف می‌یابد تنها سیر تکامل ممکن نبوده، بلکه تکنولوژی خاصی است که بدلائل مشخصی که در ارتباط تنگاتنگ با ماهیت و طبیعت ویژه اقتصاد سرمایه‌داری و جامعه بورژوازی هستند، برگزیده می‌شوند. این ادعای جدیدی نیست و مارکس به این نکته آگاهی کامل داشت. وی در جلد اول سرمایه می‌گوید:

"در کشاورزی مدرن، هم‌چون در صنایع شهری، افزایش بارآوری و تحرک کار به قیمت تضعیف و اتلاف خود نیروی کار صورت می‌گیرد. به‌علاوه، در نظام سرمایه‌داری هرگونه پیشرفتی نه تنها پیشرفت در هنرغارت کارگر است، بلکه پیشرفتی است در هنر غارت زمین؛ هرگونه پیشرفتی در جهت بالا بردن حاصل‌خیزی زمین در طی یک زمان معین، در عین حال پیشرفتی است در جهت انهدام آن منابعی که در مقایسه با این حاصل‌خیزی حیات درازمدت‌تری دارند. هر چه کشوری زمینه پیشرفت خود را بر اساس صنایع بزرگ قرار دهد، به همان اندازه هم روند این تخریب سریع‌تر انجام می‌گیرد، برای نمونه ایالات متحده را در نظر بگیرید. بنابر این، تولید سرمایه‌دارانه تنها

پارهای از تکنیک‌ها و درجه‌ای از ترکیب روند اجتماعی تولید را رشد نمی‌دهد، بلکه پا به پای آن منایع اصلی کلیه ثروت‌ها، زمین و کارگر را نیز نابود می‌کند (سرمایه، جلد اول، انتشارات پلیکان، ص ۶۲۸).

مارکس هم‌چنین بر این نکته تأکید دارد که این گرایش خاص تکنولوژی سرمایه‌دارانه، یعنی، تکنولوژی‌هایی که به تولید هرچه بیشتر و خلق ارزش افزونه هرچه بیشتر می‌انجامند، مبین این نکته‌اند که تکنیک‌های نوین نه‌تنها باید در خدمت کاهش ارزش نیروی کار باشند تا از آن طریق از هزینه کالاهای مصرفی کاسته شده و با پایین آمدن هزینه ماشین‌آلات، مواد خام و انرژی (سرمایه ثابت) سرمایه‌گذاری هم مقرون به صرفه شود، بلکه هم‌چنین باید بتوانند در خدمت کاهش و در هم شکستن مقاومت نیروی کار در سطح کارخانه، در سطح یک رشته از صنعت و یا در سطح جامعه هم قرار گیرند:

“ماشین‌آلات، اما، نه تنها در مصاف با کارگر رقیب برتری است و همواره در حال به حاشیه راندن کارگر است، بلکه همچون نیروی متخصصی در برابر او عرض اندام می‌کند، و این نکته را سرمایه نه تنها عامدانه و با صدای بلند در همه جا جار می‌زند، بلکه آن را چون سلاح مؤثری به خدمت می‌گیرد. در سرکوب اعتصابات و قیام‌های ادواری طبقه کارگر علیه یک‌تازای‌های سرمایه، ماشین نیرومندترین سلاح سرمایه‌داران است ... تاریخچه اختراعات از سال ۱۸۳۰ تاکنون به‌خوبی نشان می‌دهد که همه این اختراعات منحصرأ در خدمت سرمایه برای سرکوب شورش‌های طبقه کارگر بوده‌اند” (مأخذ بالا، ص ۵۶۳-۵۶۲)

تاریخچه استفاده از ابزارهای کامپیوتری، پس از موج اعتصابات عظیم سال ۱۹۴۶ در ایالات متحده امریکا صحت این نکته را به‌طور چشم‌گیری تأیید می‌کند<sup>(۱۱)</sup>. در واقعیت امر، پس از در نظر گرفتن تمامی داده‌ها و اطلاعات به این نتیجه می‌رسیم که نقش و میزان کاربرد کامپیوتر در کل صنایع امریکا به رقم یک درصد هم نمی‌رسید، اما، وحشتی که در ابتدای بکارگیری آن‌ها ایجاد کردند برای درهم‌شکستن قدرت اتحادیه‌های کارگری در واحدهای تولیدی تولیدکننده ابزارهای ماشینی بسنده بود. امروزه هم با پراکندن شایعه جایگزین شدن نیروی کار انسانی با «رویات‌ها» دقیقاً همان جو رعب و وحشت سال‌های اواخر دهه ۱۹۴۰ را در بین طبقه کارگر و اتحادیه‌های کارگری بوجود آورده‌اند. اما، همانطور که جدول زیر نشان می‌دهد، واقعیت بگونه دیگری است.

تعداد روبات‌ها به ازای هر ۱۰,۰۰۰ کارگر در صنایع مانوفاکتور در سال

کشور	۱۹۷۸	۱۹۸۰	۱۹۸۱
سوئد	۱۳/۲	۱۸/۷	۲۹/۹
ژاپن	۴/۲	۸/۳	۱۳/۰
آلمان غربی	۰/۹	۲/۳	۴/۶
امریکا	۲/۱	۳/۱	۴/۰
فرانسه	۲/۰	۱/۱	۱/۹
انگلستان	۰/۲	۰/۶	۱/۲

مأخذ: L'Observateur de l'OECD, No.123, July 1983

و نیز در نشریه Electronic Week می‌خوانیم:

“ منابع صنعتی تخمین می‌زنند که اگر همه چیز بر طبق پیش‌بینی‌ها جلو رود و به‌کارگیری روبات‌ها در سال ۱۹۹۰ به بالاترین رقم پیش‌بینی شده هم برسد باز هم پیامدش بر روی میزان اشتغال در کشورهای صنعتی از چنددهم درصد تجاوز نخواهد کرد.”

ضروری است که از طریق آشنا کردن کارگران با کامپیوتر، با طرح خواست مجهز کردن مدارس فرزندان کارگر به کامپیوتر، البته بی آن‌که هزینه‌ای برایشان ایجاد کند، به مقابله با این وحشت پرداخت. پیش‌بینی می‌شود که در طول سال جاری ۵ میلیون کامپیوتر “شخصی” در ایالات متحده به فروش رود. رقابت وحشیانه‌ای در دستور کار است. متعاقب این رقابت قیمت‌ها هم پایین خواهند آمد. اتحادیه‌های کارگری و دیگر سازمان‌های طبقه کارگر باید امر آموزش و کار با کامپیوتر توسط کارگران و سایر شاغلین را مورد بررسی و در دستور کار خود قرار دهند، صرف‌نظر از آن‌که کارگران خود به این “هوش مصنوعی” مجهز باشند و یا نه.

تنها در آن صورت است که این وحشت فروخواهد نشست، و طبقه کارگر به این ماشین‌های جدید به همان‌گونه خواهد نگریست که به ماشین‌های قدیمی: یعنی، به مثابه ابزار کاری که به مجرد آن‌که کارگران بطور جمعی قادر به استفاده از آن‌ها شوند، از ابزارهای خودکامگی به ابزارهای رهایی‌بخش تبدیل خواهند شد.

جوامع فراسرمایه‌داری نظیر شوروی در مجموع هم تکنولوژی سرمایه‌داری را به عاریه می‌گیرند، و هم از پیامدهای مخرب مدیریت بوروکراتیک و قدرت انحصاری بوروکراسی، یعنی از عدم وجود آزادی بیان و انتقاد برای عموم رنج می‌برند. در یک نظام خودمدیریتی تولیدکنندگان همیسته، در یک نظام دموکراسی سوسیالیستی با

تعدد احزاب، اما، چنین فشارها و قیودی دیگر در کار نخواهد بود. هیچ دلیلی نمی‌بینم که تحت چنین نظامی تولیدکنندگان با وقوف کامل به خطرهای موجود آن قدر بی‌فکر باشند که خود و محیط زیست خود را آلوده سازند (عدم آگاهی به مخاطرات نه به دلیل زیادی معلومات علمی، بلکه، به دلیل کمبود آن است!)

هیچ دلیلی نمی‌بینم که کارگران به جای استفاده از ابزارهای مکانیکی یکنواخت که موجب فرسودگی فیزیکی و روحی‌شان شده و در نتیجه موجب اتلاف کار انسان می‌شوند، توانایی کار کردن با ماشین‌ها و منجمله روبات‌ها را نداشته، و آن‌ها را برای ممکن ساختن وحدت و همبستگی مجدد تولید، اداره جامعه، کسب علوم، ابتکار عمل و سرانجام لذت بیشتر از زندگی مورد استفاده قرار ندهند.

## ۱۰

در این مرحله، اما، با پرسشی مواجه‌ایم که پاسخی بدان داده نشده است، پرسشی که از سوی مارکسیست‌ها مطرح نشده است، چراکه بشریت تاکنون در برابر این پرسش قرار نگرفته بود. این پرسش پس از آن که طی ده‌ها سال در قلمرو علوم تخیلی و آینده‌نگری باقی مانده بود، اما، سرانجام به واسطه جهش‌های عظیم علوم و تکنولوژی در دهه‌های اخیر به لحاظ مادی و عینی به شکل مسأله‌ای قابل تصور می‌تواند مطرح شود. اما، پرسش این است که آیا کار انسان قادر به خلق ماشین‌هایی خواهد بود که کنترلشان از دست انسان خارج شوند و صاحب زندگی مستقلی از زن و مرد سازنده آن باشند، یعنی ماشین‌هایی که از هوش مستقل برخوردار باشند، ماشین‌هایی که توان بالقوه سرکشی علیه آفرینندگان را داشته باشند؟ آیا روبات‌ها در مراحل تکاملشان قادر خواهند بود که بدون راهنمایی انسان (یعنی بی آن که توسط انسان برنامه‌ریزی شده باشند) روبات‌های دیگری خلق کنند؟ روبات‌هایی که تولیدشان فراتر از قوه تخیل انسان‌ها بوده و به لحاظ هوشی حتی برتر از انسان باشند؟

در دنیای انتزاعات مسلماً چنین امکانی قابل تصور است. اما، قبل از آن که در مورد از دست رفتن سلطه انسان بر ماشین هیجان‌زده شویم و آینده بشریت را به چنین سرنوشتی محتوم بدانیم، باید چارچوب مادی کنونی و آتی تحقق چنین امری را با احتیاط بیشتر مورد ملاحظه قرار دهیم.

یک ماشین شطرنج الکترونیکی "کامل" باید پاسخگوی همه ترکیبات ممکنه بازی باشد. تعداد ترکیبات ممکن بالغ بر رقم نجومی ۱۰ به توان ۱۲۰ می‌شود که این رقم از تعداد کل اتم‌های موجود در دنیا بیشتر است. در حال حاضر کامپیوترها برای محاسبه کلیه اعداد اولی که کمتر از ۳۹۷۵۱ رقم دارند به زمانی بیش از کل عمر دنیا از بدو

پیدایش‌اش تا به امروز نیاز دارند. اما، هوش انسانی با همین کامپیوترهای امروزی توانست در سپتامبر ۱۹۸۲ در منطقه آبشار چیپوا در ویسکانزین آمریکا به یک عدد اول که دارای ۳۹۷۵۱ رقم بود دست یابد (طول این رقم به بیش از ۶۰ متر می‌رسد)<sup>(۲۰)</sup>.

به‌علاوه، مغز انسان از بیش از ۱۵ میلیارد سلول عصبی و حدود ۱۵ میلیارد گره عصبی تشکیل شده، و امر مسلمی است که کامپیوترهای امروزی تا سال‌های سال ناتوان از رقابت با چنین دستگاه پیچیده‌ای خواهند بود.

بدین ترتیب، از آن روزی که بشر تحت نظارت و سلطه ماشین- این دوستان کله‌خشک و بردگان بشر- درآید، فاصله بسیار داریم. و تا زمانی که بشریت- یعنی کار بشر- کنترل تولیدشان را در دست داشته و قدرت‌شان را تعیین کنند، این وضع کماکان ادامه خواهد داشت. انسان در صورت لزوم می‌تواند تصمیم بگیرد که افزایش قدرت آن‌ها را محدود و یا اصولاً متوقف سازد، یا حتی بطور کلی روباتیزه شدن کامپیوترها و یا کامپیوتری شدن روبات‌ها را بطور کلی متوقف سازد. آن‌ها ابزارهایی در دست بشر و تابع اهداف مشخص بشری هستند. اگر انسان کنترل کامل بر تولید و ابزارهای ساخته دستش را داشته باشد دیگر با خطر این که ساخته دستش به جادوگری تبدیل شود، مواجه نخواهد بود.

اینک به نکته کلیدی موضوع مورد بررسی‌مان رسیده‌ایم: مقصودم ساختار و قوانین حرکت اقتصادی و اجتماعی جامعه بشری است. این است مسأله اساسی مورد بحث، و نه توان بالقوه نامعلوم ابزارهای مکانیکی محاسبه‌گر.

اگر بشر بر جامعه خود، بر سازمان‌دهی اجتماعی کار، بر اهداف و مقاصد کار، و در یک کلام بر سرنوشت خود حاکم شود، در آن صورت دیگر خطر برده‌شدنش توسط کامپیوترهای متفکر وجود نخواهد داشت. اما، پیش‌فرض چنین امری از بین رفتن مالکیت خصوصی، اقتصاد بازار، رقابت، و "خود پرستی مقدس"، به مثابه محرک اصلی برای کار اجتماعی است. این مسأله خود درگروی سازمان‌یابی کار بر پایه مشارکت و همبستگی همه برای سعادت عموم است، یعنی، سوسیالیزم خودگردان. هرآینه نتوانیم به این اهداف نایل آییم بشریت را مخاطرات بی‌شماری تهدید خواهد کرد: نابودی به‌واسطه جنگ هسته‌ای، خفه شدن در کثافات خود، یعنی، نابودی محیط زیست، فقر توده‌ای، از دست رفتن آزادی‌ها، و قحطی در گستره جهانی. برده ماشین شدن انسان فقط یکی از این خطرات بی‌شماری است که شاید بدترین‌شان هم نباشد.

بنابراین، در هسته عقلایی این ترس غیرعقلایی این حقیقت نهفته است که به‌واسطه تأثیرات کوتاه‌مدت تکنولوژی‌های نوین ارتباطات بر تفکر و حساسیت بشر، و

تا زمانی که این تکنیک‌های نوین ارتباطات جمعی در خدمت اهداف خاص گروه‌های ممتاز اجتماعی (طبقات حاکم و یا اقشاری از آن‌ها) قرار داشته باشند، امکان تحولات لازم در آگاهی بشر برای تحقق یک دنیای سوسیالیستی دشوارتر شده است. جای‌گزین شدن کتاب با نوارهای ویدیویی، محدود شدن بی‌اندازه ایده‌های بدیل متضاد؛ افول اندیشه انتقادی و پژوهشی فارغ از فشار برای کسب سود<sup>۱۱</sup> در کوتاه‌ترین مدت؛ افول تفکر نظری، تحلیلی و خلاق به جای عمل باوری و سودمندگرایی تنگ‌نظرانه (که عموماً با چاشنی غلیظی از رازواری و غیرعقلایی در مورد موضوعات جامع‌تر<sup>۱۲</sup> همراهی می‌شوند)، آری این‌ها هستند خطرات واقعی روبات‌ها و کامپیوترها، چرا که نحوه و چگونگی اندیشیدن انسان‌ها را تعیین می‌کنند و شکل می‌دهند<sup>(۱۱)</sup>. اما مقصر این همه نه این بردگان مکانیکی مفلوک، بلکه آن نیروهای اجتماعی‌ای هستند که منافع اجتماعی بلافصل‌شان تنها از مجرای این پیامدها و آثار فاجعه‌آمیزشان تحقق می‌یابند.

متشابهاً، مغز انسان با کمک کامپیوتر بهتر و بیشتر از زمانی که به آن‌ها مجهز نیست می‌تواند بر انسان‌های دیگر - قبل از همه بر طبقات تحت ستم و استثمار - ستم روا کند، آن‌ها را سرکوب کند، مورد استثمار قرار دهد و به بردگی بکشاند. و این همه به واسطه شرارت کامپیوتر و علوم کاربردی نیست، بلکه محصول شرارت این نوع ویژه‌ای از جامعه بشری است که محرک و مشوق ایجاد چنین وسوسه‌ها و انگیزه‌هایی در بشر است.

ما باید علیه این خطرات خود و دیگران را بسیج کنیم، البته نه زیر شعار مرگ بر دانش و توان بالقوه مخربش<sup>۱۳</sup>، و یا کامپیوترها را نابود سازید<sup>۱۴</sup>. بلکه، شعار ما باید این باشد: بگذارید بشریت حاکم بر سرنوشت اجتماعی، تکنیکی، اقتصادی و همه تولیدات کاریدی و ذهنی خود باشد<sup>۱۵</sup>! امروزه نه تنها تحقق این شعار ممکن است، بلکه اصولاً از هر زمان دیگری ضرورت‌تر است.

### پی‌نویس‌ها

۱- این مقاله برای اولین بار به کنفرانسی تحت عنوان "آینده کار انسانی"، که توسط مؤسسه مطالعات مارکسیستی در طی روزهای ۱۴ تا ۱۶ فوریه در دانشگاه ورایس بورکسل سازمان داده شده بود، ارائه شد.

۲- در بین مطالب فراوان موجود در این مورد می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:

André Gorz, *Adieux au proletariat*, Paris, 1979;

Daniel Bell, *The Post-Industrial Society*;

Ralf Dahrendorf, *Geht uns die Arbeit aus?* Bonn, 1983;

Eric Hobsbawm, *Labour's Forward March Halted*, London, 1980

۳- مراجعه کنید به:

Josef Huber, *Die verlorene Unschuld der Oekologie*, Frankfurt, 1982;

Ivan Illich, *Le travail fantome*, Paris, 1981;

Club of Rome, *The Limits of Growth*, 1972;

Rudolph Bahro, *From Red to Green*, London, 1981;

Andre Groz, *Adieux au Proletariat*.

۴- OECD, *Robots industriels*, Paris, 1983.

۵- واضح است که این بدان معنا نیست که در برخی از شاخه‌های مشخص صنعت در سطح جهانی ما مواجه با کاهش میزان اشتغال در آن رشته خاص نبوده‌ایم (برای مثال در صنایع ذغال‌سنگ)، و یا کاهش نسبی اشتغال در صنایعی چون نساجی، کفش‌سازی، کشتی‌سازی و فولاد در پاره‌ای از نواحی دنیا نظیر ایالات متحده امریکا و اروپا، اما در عین حال ما شاهد عکس این روند اشتغال در مناطق دیگر بوده‌ایم، برای مثال میزان اشتغال در آسیا افزایش یافته نه کاهش.

۶- رجوع کنید به نتایج تحقیقاتی بسیار ارزنده Winfried Wolf در Volkswagen's *Robot, Was Tun?*, December 1983.

۷- افزایش میزان اعتیاد به مواد مخدر در امریکا و رشد اوباشگری جوانان در بریتانیا و نظایر این موارد خود از پیامدهای این پدیده می‌باشند.

۸- Saga Ichiro, *The Development of New Technology in Japan*, Bulletin of the Socialist Research Center, Hosei University, Tokyo, November 1983.



۹- مارکس هم در جزوه *Lohn, Preis und Profit* به همین نکته اشاره می‌کند: "کارگران چه در تلاش‌هایشان برای کاهش ساعات کار روزانه تا حد معقولش، و چه با کنترل کار افزونه از طریق بالا بردن دستمزدهای‌شان به هنگامی که قادر به تثبیت قانونی ساعات کار روزانه خود نیستند، ازدیادی نه‌تنها متناسب با زمان کار اضافی تحمیل شده بر آن‌ها بلکه بیشتر از آن باید مطالبه کنند. چرا که با این عمل خود صرفاً تکلیف و تعهدی که در قبال خود و نسل خود دارند را انجام می‌دهند. آن‌ها با این اقدام خود صرفاً غضب مستبدانه سرمایه را تا حدودی محدود می‌کنند. زمان محدوده تکامل بشر است. انسانی که وقت آزاد در اختیار نداشته باشد، انسانی که تمام اوقاتش، به‌جز لحظات کوتاهی برای خوابیدن، غذاخوردن و نظایر این‌ها، به‌واسطه کار کردن برای سرمایه‌دار تحلیل رود، از یک حیوان بارکش هم نازل‌تر است. او صرفاً ماشینی است در خدمت تولید ثروت برای دیگری، او کسی است که جسمش خرد شده و روحش خوی حیوانی به خود گرفته است (مارکس، ارزش، بها، سود، منتخب آثار، ص ۳۲۹).

۱۰- مارکس در *Zur Kritik der politischen Ökonomie* بحث جامعی را ارائه داده است (رجوع کنید به مجموعه آثار مارکس و انگلس، جلد ۶، فصل دوم، بخش سوم. نخستین اظهار نظر مارکس در این باره را می‌توان در *Der zweite Entwurf des Kapitals*, Dietz-Verlag, Berlin 1983 یافت. این نوشته قبلاً ناشناخته بود.

۱۱- Ernst Mandel, *Late Capitalism*, New Left Books, 1975, P. 2077.  
۱۲- یک گروه سندیکالیستی- کارگری در فرانسه وجود داشت که مطالبشان را با نام مستعار Adset منتشر می‌کردند. این گروه در سال ۱۹۷۷ کتابی تحت عنوان *Travailler Deux heures par jour*, Le Seuil, Paris به چاپ رسانید که بازتاب زیادی پیدا نکرد. در این کتاب امکان مادی کاهش رادیکال کار روزانه را حتی قبل از ظهور روبات‌ها، به‌خوبی نشان می‌دهد.  
۱۳- در این مورد رجوع کنید به جمع‌بندی آبکی و نه‌چندان منسجم کنفرانسی که اخیراً در مورد مسأله روبات‌ها برگزار شد.

P.h Wibston & K. Perndergast (eds), *The A.L. Business, - The Commercial Use of Artificial Intelligence*, MIT Press, Cambridge, Mass, London, 1984.

۱۴- اکثر کسانی که مدافع این نظریه‌اند که سرمایه‌داری قادر به "تنظیم" بحران کنونی خواهد بود این واقعیت را فراموش می‌کنند که هر گام به جلویی در راستای

مکانیزه کردن و در نتیجه خود کار کردن تولید همواره همراه خواهد بود با افزایش عظیم حجم کالاهای تولید شده، که قبل از آن که ارزش افزونه‌اشان متحقق شوند و سرمایه‌دار بتواند آن را غصب کند، باید در بازار به فروش برسند (رجوع کنید به گروندریسه، ص ۳۲۵، مجموع آثار مارکس و انگلس، جلد ۶، ص ۲۱۶۴).

۱۵- ارسطو به این واقعیت اشاره می‌کند که آن‌هایی که با سیاست و علم سر و کار دارند (به معنای مارکسیستی کلمه، یعنی، آن‌هایی که جامعه را "داره" می‌کنند و آن‌هایی که "انباشت" می‌کنند) تنها به این دلیل که دیگران معیشت زندگی‌شان را تأمین و تولید می‌کنند، است که می‌توانند به کار خود ادامه دهند.

۱۶- ارسطو در کتاب *Nicomachean Ethics* در مورد رابطه بین کار و اوقات فراغت نظریه‌ای را تکامل می‌بخشد که به نظریه مارکس در همین مورد ارائه شده در گروندریسه و سرمایه بسیار نزدیک است. کافی است به ریشه واژه "وقت فراغت" (در زبان لاتین *Lisere*)، یعنی، وقت آزاد برای انجام هر آنچه که شخص مایل به انجامش باشد، توجه داشته باشیم.

۱۷- در این مورد رجوع کنید به:

Danile Linhard, *Crise et Travail*, Temps Modernes, January 1984.

۱۸- Barry Commoner, *The Closing Circle*, 1972, London, Jonathan Cape.

۱۹- David F. Noble, *Forces of Production*, New York, 1984, Knopf.

۲۰- Reinhard Breuer, *Die Pfeile der zeit*, Munchen 1984, Mezster Verlag.

۲۱- این مسأله توسط A.J. Ayer در بازنگری به کتاب J. David Bolter تحت

عنوان

Turing's Man: *Western Culture in the Computer Age*, University of North California Press, 1983 مورد ارزیابی قرار گرفته است. این بررسی در

New York Review of Books, March 1, 1984 به چاپ رسیده است.

۲۲- شرکت Denning Mobile Robotics Inc., Woburn, Mass. , اعلام کرده

است که قراردادی با شرکت Southern Steel Corp منعقد کرده که طبق آن باید در ظرف سه سال آتی تعداد ۶۸۰ روبات که نقش زندانبان را بر عهده خواهند داشت به شرکت مزبور تحویل دهد. ارزش این قرارداد بین ۲۰ تا ۲۳ میلیون دلار تخمین زده می‌شود. به نقل از The New York Times, January 9, 1985 .